بوردیو علیهِ وارثان

سارا شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۲

تعداد صفحه : ۷

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تحریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع : به مناسبتِ بزرگداشتِ بوردیو

بوردیو علیه وارثان

حقیقت‌اش من نه عادت دارم و نه قبول دارم که در این جلسات شرکت کنم. در جلساتی که به عنوانِ بزرگداشتِ نظریه پردازان برگزار می‌شود و در این دانشکده بسیار متداول است. فکر می‌کنم که اگر کسی بخواهد مثلاً در موردِ بوردیو، هابرماس، مارکوزه، فوکو... بداند، خودش برود و بخواند. مُطلّع‌ترین افراد در موردِ این نظریه پردازان، نویسندگانِ کتاب‌ها هستند و در نتیجه هیچ چیز جانشینِ مطالعه و کتابخانه نمی‌شود؛ و اما دلیلِ دیگرِ مخالفت‌ام با این سَبک جلسات در این بود که نمی‌خواهم در این جنگِ اَشباحی، که به نظر می‌رسد در جریان است، شرکت کنم. دانشجویی می‌گفت، ما طرفدارِ هابرماس هستیم ولی آنها طرفدارِ مارکوزه، دانشجوی دیگری اعلام می‌کرد که بوردیو را به عنوانِ متفکرِ خودش یافته است، مقالهٔ دیگری از شَبحِ لنین در دانشگاه خبر می‌داد. انگار که در این وضعیت تنها کارِ ما و وظیفه‌مان این است که در این جبهه‌های خیالی که میانِ متفکران ایجاد کرده‌ایم، سیاهی لشکر شویم.

نه! من طرفدارِ بوردیو نیستم. به برگزار کنندگانِ این مجلس هم گفتم که نیستم و توصیه کردم که شما هم نباشید. نه برای اینکه به جای بوردیو کسِ دیگری، متفکرِ دیگری را جانشین کنیم، نه!، به این دلیل که اساساً سیاهی لشکر نباشیم. چون جامعه شناس‌ایم و جذابیتِ جامعه شناسی از جمله در این است که از یک جا به بعد ما را تنها می‌گذارد. نظریه پردازانِ دیروز در خصوصِ امروزِ جامعهٔ ما، به ما چیزی نمی‌آموزند. بوردیو خود در آغاز و پایانِ کارش همواره تاکید می‌کرد که این نتیجهٔ تحقیقِ من در موردِ مثلاً نظامِ دولتیِ فرانسه در این دوره است. ما هم از یک مرحله به بعد دیگر باید خودمان با جهانِ اجتماعیِ مان مواجه شویم. مشاهده و تحلیل کنیم، بشناسیم.

و به همین دلیل است که پذیرفتم بیایم اینجا از "بوردیو علیه وارثان" صحبت کنم. نه برای بزرگداشتی از بوردیو، که خودش می‌گوید : افرادی که از آنها تجلیل می‌شود و در دانشگاه برایِ‌شان بزرگداشت می‌گیریم، زندانیِ تصویرِ خود می‌شوند. از یک روشنفکر تجلیل می‌کنیم، به او دکترا می‌دهیم، احترام‌اش می‌کنیم، و بدین ترتیب است که در دنیای دانشگاهی کسی را به خاک می‌سپارند. اما جامعه شناسی به من فهماند که چطور از لحظهٔ بزرگداشت می‌توانم همچون لحظهٔ رهایی استفاده کنم.

در نتیجه، اولین واکنشِ من به این مجلس این بود که در آن شرکت نکنم. اما فکر کردم که هم چنان که بوردیو از لحظهٔ بزرگداشتِ خودش در کالجِ دوفرانس همچون لحظهٔ رهایی از تصویرش و تشریفاتِ بزرگداشت استفاده کرد، ما هم می‌توانیم از این لحظه برای رهایی از تصویر استفاده کنیم.

پذیرفتم بیایم اینجا، در موردِ "بوردیو علیه وارثان" حرف بزنم تا تاکید کنم که بوردیو خود نیز وارث نبود، علیهِ وارثان بود و ما نیز وارثانِ بوردیو نیستیم. بوردیو خودش، نمایندهٔ فکرش است و تنها وظیفهٔ ما می‌تواند در این باشد که سنّتِ جامعه شناسیِ او را که سنتِ "نه" گفتن بود، مخالفت خوانی بود، جسارت بود، خشم بود، افشایِ سلطهٔ پنهانِ اجتماع بود را تداوم بخشیم.

تا سنّتِ او را تجدید کنیم. سنتِ او را که می‌گفت : من همیشه در جهتِ مخالف بودم، همیشه در جهتِ مخالفِ شیب حرکت می‌کردم. همیشه از عمودها بالا می‌رفتم. وقتی همه به مارکس رفرانس می‌دادند من از وبر، فاکت می‌آوردم، وقتی همه اتوپیست و اِعجازگر بودند، خودم را از معجزه در جامعه شناسی محروم می‌کردم، به خودم نهیب می‌زدم : کارِ تو تقویتِ خیال بافی نیست، واقعیات را ببین. اما حالا، در دوره‌ای که دیگر کسی خیال بافی نمی‌کند، به خودم می‌گویم : الان وقتاش است! تا سنّتِ او را که با اشاره به فوکو، می‌گفت : برای کارِ علمی باید خشمگین بود، باید شور داشت، و برای کنترلِ خشم باید کارِ علمی کرد، احیا کنیم.

تا در برابرِ دُگْماتیزمِ پوزیتیویسم که مشاهده گر است اما بدونِ مفهوم و بدونِ تئوری، و تئوریسیسم که تئوریسین است اما موضوعِ مطالعهٔ اجتماعی ندارد، نمی‌خواهد دستِ خود را در میدانِ اجتماعی آلوده کند، از جامعه می‌گریزد و به کتاب‌ها و کلاس‌های‌شان پناه می‌برد، الگوی یک جامعه شناس را زنده کنیم. جامعه شناسی در برابر آنها که جامعه را از دور و از بالا نگاه می‌کند، جامعه شناسی که چنانچه با اشاره به گوفمن می‌گفت : لباسِ سفید به تن کرده و به بالینِ اجتماع می‌رود.

چرا این سنت را تجدید کنیم؟ چون بوردیو به گفتهٔ خودش، نوکِ تپه‌ای است بجا مانده از شهری که کاملاً غرق شده است. دنیای روشنفکری عوض شده است. دنیای روشنفکریِ ما هم عوض شده، اتوپی‌های ما غرق شده‌اند، چیزی از آن گذشته باقی نمانده، و در نتیجه یادآوریِ بوردیو به نحوی برای

من طعمی از نوستالژی نیز دارد. نوستالژی برای گذشته‌ای که با همهٔ اشتباهات و خطاهایش، اما ما را در برابرِ دیکتاتوریِ واقعیت، جَسور و سربلند می‌کرد. برای دنیایی که خیر و شرش معلوم بود، گذشته‌ای که عقلانیت‌اش، رویاهای ما را تحقیر نمی‌کرد، که آزادی طلبی‌اش، عدالت خواهیِ ما را محکوم نمی‌کرد، که حقوق‌اش، تکالیفِ مان را از یادِمان نمی‌برد. که خشم‌اش کار علمی را مَخدوش نمی‌کرد. ما هم شاید به نوعی بازماندگان باشیم. بازماندگانِ آن دنیای قدیم.

می‌گویند جامعه شناسیِ بوردیو جامعه شناسیِ خودش است. بوردیو خودش را، تجربهٔ زندگیِ فردی‌اش را، سوژهٔ مطالعهٔ سوسیولوژیک قرار داده و به تئوریزاسیونِ تجربهٔ خودش پرداخته است. تجربهٔ خودش در الجزایر، تجربهٔ خودش، فرزندِ محرومِ شهرستانی، در بزرگ‌ترین دانشگاهِ پاریس، تجربهٔ خودش در رسانه‌ها.

برای این مطالعه، بوردیو همهٔ مرزهای آکادمیک، و سنت‌های فکری را در هم می‌آمیزد. مفهومِ مبارزهٔ طبقاتی را از مارکس می‌گیرد، تقلید را از گابریل تارد، هِژمونی را از گِرامشی، ایدئولوژی را از مانهایم، کارکردِ پنهان را از مِرتون، مِتُد را از دورکهیم،... و با این مفاهیم و این متد به سراغِ خودش می‌رود، به سراغِ جامعه‌اش می‌رود و مهم‌ترین تئوری‌هایش را ارائه می‌کند.

در این مواجه احساس می‌کند که جهانِ اجتماعی مثلِ یک خانواده است. یک خانواده که ظاهراً خانوادهٔ نُرمالی است، هر کسی در آن نقش و جایگاهی دارد اما، این خانواده اسرارِ خانوادگیِ خود را هم دارد، می‌خواهد این اسرار را پنهان کند، فرو بخورد، فراموش کند، صدایش را در نیاورد. جامعه هم مثلِ یک خانواده، یک واقعیتِ آشکار دارد و یک حقیقتِ پنهان. اشتباهِ پوزیتیویست‌ها چیست؟ که به این واقعیتِ آشکار بسنده می‌کنند، داده‌هایش را دسته بندی می‌کنند، می‌سنجند، اندازه می‌گیرند اما از پشتِ صحنه‌اش غافل می‌مانند. کارِ جامعه شناس اما این است که از این پشتِ صحنه، پرده بردارد. سر از این اسرارِ فروخورده درآوَرَد. مکانیسمِ پنهان را بشناسد و بشناساند. به همین دلیل است که برخی این جامعه شناسی را به جامعه شناسیِ اِفشاگرانه متهم می‌کنند. این "اتهام"، به یک معنا درست هم هست، چرا که جامعه شناسیِ بوردیو جامعه شناسیِ پرده برداری است. بوردیو یک جامعه شناسِ مزاحم است.

همهٔ نقشه‌ها را به هم می‌ریزد و همهٔ توهُّمات را می‌زداید.

سلطه، یکی از مفاهیمِ اصلیِ جامعه‌شناسیِ بوردیو است. سلطه‌ای که خارج از آگاهی و ارادهٔ ما عمل می‌کند. جامعه برای او یک فضای سلطه است، فرادستان و فرودستان. خودش می‌گوید یکبار از دانشجویان‌ام خواستم یک کاغذ بردارند و یک جهانِ اجتماعی را رسم کنند. او می‌گوید تقریباً همهٔ دانشجویان، یک هِرَم رسم کردند. بوردیو اما مفهومِ فضای اجتماعی را جانشینِ هرم یا نردبانِ اجتماعی می‌کند. اگر روابطِ اجتماعی را یک هرم ببینیم، عاملِ اقتصادی، تعیین کنندهٔ جایگاهِ ما بر یک محورِ عمودی است. جایگاه و تحولِ فرد در این هرم بر اساسِ سه بُعد، تعیین می‌گردد : حجمِ سرمایه‌های فرد (سرمایهٔ اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سمبولیک)، توزیعِ این سرمایه‌ها (توزیعِ برابر و یا نابرابرشان)، تحولِ این سرمایه‌ها و قابلیتِ بازتولید و تبدیلِ‌شان به هم.(مثلاً تبدیلِ سرمایهٔ اقتصادی به فرهنگی)

برای تملکِ این سرمایه‌ها دو راه بیشتر نیست : یا کسب‌اش می‌کنی و خود میراثی به‌جا می‌گذاری و یا به ارث‌اش می‌بری. وارثان چه کسانی هستند؟ کسانی که این سرمایه‌ها را به ارث برده‌اند.

دمکراتیزاسیونِ آموزش اما به ما این توهم را القا می‌کند که امروزه همه می‌توانند این سرمایه‌ها را کسب کنند. دمکراتیزاسیون یعنی حقوقِ برابر، امکاناتِ برابر، حتی اگر از خانواده‌ای محروم از سرمایه باشی، جامعه به تو این امکان را می‌دهد که سرمایه‌ها را در مدرسه، دانشگاه، شهر...کسب کنی. در همهٔ این عرصه‌ها به ما می‌گویند همه برابرند. همه در برابرِ قانون یکسان‌اند، همه حقوقی مساوی دارند. همه می‌توانند واردِ دانشگاه شوند، همه می‌توانند به بالاترین مشاغلِ سیاسی دست یابند. همه می‌توانند هنرمند شوند اما این یک توهُّم است. درست است که موانعِ آشکار از بین رفته است، قانون، دیگر بازدارنده نیست، اما از نظرِ بوردیو، این قانونِ برابر، تنها سلطهٔ آشکار را از میان برده است و سلطه و موانعِ پنهان هم‌چنان موجود است و به بازتولیدِ نظمِ موجود می‌پردازد. برابریِ صوری ، نابرابریِ واقعی را پنهان می‌کند.

این موانعِ پنهان کدام‌اند؟ زبان، گزینش، رفتارِ آموزشی، مناسبات، عادت‌واره‌ها. از دمکراتیزاسیونِ آموزش چه می‌فهمیم؟ افزایشِ تعدادِ دانشجویان. اما

مهم‌تر از ورودِ دانشجویان به دانشگاه، بقای دانشجویان در دانشگاه است، و برای بقا یافتن، سرمایه‌های فرهنگی، بیش از پیش اهمیت می‌یابند و این جاست که میراث، نقشِ مهمی ایفا می‌کند. این تفاوت را ما در سلسله مراتبِ دانشگاه‌ها هم می‌بینیم. دانشگاه‌هایی که شانسِ دومی برای کسانی هستند که از سرمایه‌های فرهنگی محروم‌اند و به آنها مدرکِ لازم را برای ورود به جامعه می‌دهند.

در یک کلاس، همه تیپ حضور دارند اما عملاً مناسباتِ سلطه را در میانِ دانشجویان می‌بینیم. میانِ وارثین و آنها که از این سرمایه محروم‌اند. این دمکراسی همان دمکراسیِ سواره‌ها و پیاده‌ها است. همه آزادند در مسابقه شرکت کنند اما مسلماً آنها که سواره‌اند زودتر به هدف می‌رسند. آنها که امکانات‌اش را دارند. این امکانات تنها امکاناتِ اقتصادی نیست. امکاناتِ فرهنگی هم هست. مناسباتِ اجتماعی هم هست. سرمایه‌های نمادین هم هست.

به این ترتیب، یک درس، یک حقوق برای همه ارائه و اجرا می‌شود ولی تنها آنها که توان مندیِ دریافت‌اش را در طولِ زندگی و در مسیرِ اجتماعی شدنِ خود به دست آورده‌اند از این درس بهره می‌گیرند و دیگران حذف می‌شوند. این توان مندی، همان عادت‌واره‌ها یا ابیتوس است. بوردیو، "ایدئولوژیِ استعدادها" را نقد می‌کند. استعدادِ ذاتی را نقد می‌کند. استعداد به یک معنا امکاناتی است که خانواده، محیطِ خانوادگی برای فرد فراهم می‌کند و توان مندی‌هایش را شکوفا می‌کند. اشاره می‌کند که وارثان، این توان مندی را به ارث برده‌اند، چگونه؟ در محیطِ خانوادگی‌شان، به ضربِ کلاسِ خصوصی و امکانات از همه دست، در حالی که دانشجویانِ طبقاتِ متوسط تنها با زحمت و تلاش باید کسب‌اش کنند. در این مناسباتِ سلطه‌ای که برقرار می‌شود، فرودستان ارزش‌های طبقهٔ حاکم را درونی کرده و با همان ارزش‌های صاحبانِ سلطه، خود را نگاه می‌کنند و یاد می‌گیرند که پا را دیگر از گلیمِ خود بیرون نگذارند. به این ترتیب فرودستان، ابزارِ سلطهٔ فرادستان بر خود می‌شوند.

در نتیجه اگر بخواهیم خشونت و عیان‌ترین شکلِ خشونت مثلاً قتل، دزدی، تجاوز، سوءِقصدها... را بفهمیم، باید خشونتِ پنهان را بفهمیم. خشونتِ موجود در خانواده، کارخانه، زندان‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها، که محصولِ خشونتِ موجود در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و مکانیزم‌هایی است که در بازتولیدِ شان مشارکت می‌کنند.

کارِ جامعه شناس چیست؟ حرفهٔ جامعه شناس چیست؟ افشای این مکانیسمِ سلطه، پرده برداری، افشایِ توهُّمِ دمکراتیزاسیون. اما به گفتهٔ بوردیو، جامعه شناسی، تنها به مشارکت در نقدِ توهماتِ اجتماعی بسنده نمی‌کند، او می‌تواند و باید یک اتوپیسمِ رئالیست را ، جدا از اراده گراییِ بی‌مسئولیت و تسلیم شدن به نظمِ حاکم، پی‌ریزی کند. پروژهٔ جامعه شناسی در این است که از ظواهر فراتر رود، بر اساسِ سنتِ هیپوکریت، پزشکیِ واقعی، با تشخیصِ بیماری‌های ناپیدا است که شروع می‌شود. بیماری‌هایی که بیمار از آنها سخن نمی‌گوید، یا بدان‌ها آگاهی ندارد و یا چنان عیان است که فراموش‌اش می‌کنیم. علومِ اجتماعیِ واقعی نیز، که می‌خواهد دلایلِ واقعی دردهای آشکار را بشناسد و بفهمد، باید نشانه‌های اجتماعی‌اش را که معمولاً چنان بدیهی به نظر می‌آیند که به سختی تفسیر می‌شوند دریابد.

به همین دلیل است که جامعه شناسی، مزاحم است، پرده برداری می‌کند. آنچه که پنهان نگاه داشته می‌شود، آشکار می‌کند. از اینرو ست که وقتی جامعه شناسی که از او توقع دارند تنها به جمع آوری و ضبطِ داده‌های اجتماعی بسنده کند، کارِ علمیِ پرده برداری‌اش را انجام می‌دهد، به ظاهر کارش افشا گری می‌نماید.

به بوردیو ایراد می‌گیرند که شما مَحتومیتِ بیولوژیک را از بین بردی، و گفتی که همه، استعدادهای برابر دارند اما به جایش محتومیتِ سوسیولوژیک را برقرار کردی. تو فرودست را دوباره محکوم کردی. وقتی می‌گویی تنها ۳ درصد می‌توانند بر این ساختارها و تَعیّنات غلبه کنند، باز هم جَبر را بر کُنش گرِ اجتماعی حاکم کرده‌ای. بوردیو پاسخ می‌دهد : نه! آنها که از دِترمینیسم و جبر گرایی سخن می‌گویند، فراموش می‌کنند که اول قانونِ علمیِ جاذبهٔ زمین را کشف کردیم تا بعد توانستیم بر این جاذبه غلبه کنیم. اول باید این تعیُّنات را شناخت تا بتوان با آن مبارزه کرد. این کار به معنای مَحتومیت نیست، چرا که : "آنچه را جهانِ اجتماعی، خودْ ساخته است، جهانِ اجتماعی با آگاهیِ بدان می‌تواند خود، نابودش کند".

یک‌شنبه، ۱۴ مرداد ۱۳۸۶